

بویهیان و زیاریان: روایتی نویافته از کتاب التاجی^۱،*^۲

دکتر محمدعلی کاظم‌بیک

دانشیار دانشگاه تهران

mabeyki@ut.ac.ir

چکیده

بخش مهمی از آگاهی موجود درباره دو سلسله ایرانی آل بویه و آل زیار مأخوذ از تاریخ دودمانی بویهیان موسوم به کتاب التاجی فی أخبار الدولة الدیلمیة اثر معروف ابو اسحاق الصابی (د ح ۳۸۱ هـ) است که نسخه ای از آن در دست نیست، اما منقولاتی از آن را در آثار متأخرتر می توان یافت. تلخیصی از کتاب التاجی به خامه مجدالدین ابوالفتح فضل الله بن عبدالحمید الکرمانی (د ح ۶۲۰ هـ) نیز موجود است که در شرح او بر الیمینی، موسوم به جوامع الفقّر و لوامع الفکر، آمده است. این خلاصه تا کنون مورد مطالعه قرار نگرفته است. مقاله حاضر بر آن است با ارائه متن ویرایش شده تلخیص الکرمانی و توضیح محتوای آن، منشأ درونی سقوط آل بویه را روشن تر سازد. بررسی خلاصه کتاب التاجی نشان می دهد که مشروعیت حکومت بویهیان و توجیه سیاست های عضدالدوله قدرتمندترین حاکم بویه (د ۳۷۲ هـ) در قبال خاندانش ملاحظات اصلی در تاریخ دودمانی بودند که صابی مجبور به نوشتن آن شد.

کلیدواژه‌ها: تواریخ دودمانی، کتاب التاجی، آل بویه، مشروعیت بویهیان، زوال بویهیان.

۱. تاریخ وصول: ۸۹/۵/۲۱؛ تاریخ تصویب: ۸۹/۶/۱۵.

* تقدیم به جناب آقای سید محمد صادق خرازی به پاس علاقه فراوان او به ارتقای فرهنگی جامعه.

۲. نگارنده بدین وسیله مراتب سپاسگزاری خود را از اصلاحات و پیشنهادهای استاد گرامی جناب آقای دکتر هادی عالم زاده برای ارتقای این مقاله و نیز از همکاری مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی و جناب آقای عنایت الله مجیدی که مقاله منتشر نشده خود با عنوان «جستایان» را در اختیار راقم سطور قرار داد، ابراز می دارد.

دور می نماید که ابو شجاع بویه دیلمی به وقت پیوستن به جمع پیروان حسن بن علی الناصر للحق امام زیدیه و حاکم طبرستان (د ۳۰۴ هـ)، برپایی حکومتی را در سر داشت. اما در سه دهه آغازین سده چهارم هجری، شرایط حاکم بر ایران و ضعف خلفای عباسی راه ظهور سلسله‌ای موسوم به آل بویه را هموار کرد که بنیانگذاران آن پسران ابو شجاع بویه بودند. اینان با استیلا بر بخش گسترده‌ای از مناطق غربی، مرکزی و جنوبی ایران و نیز بر عراق، حکومتی مستقل را تشکیل دادند که دستگاه خلافت عباسیان را تحت نفوذ خود درآورد. این تحول سیاسی در زمانی بود که فرهنگ و تمدن اسلامی در شرق مراحل اوج خود را طی می کرد.

اگرچه از این قدرت نوظهور در قلمرو خلافت شرقی به عنوان "یک" خاندان حکومتگر موسوم به آل بویه / دیالمه یاد شده است، اما چنین می نماید که اطلاعات درباره مناسبات داخلی آل بویه عملاً تحت الشعاع تأکیدات منابع بر روابط عاطفی و نیز شیخوخت میان بانیان این سلسله - عماد الدوله ابوالحسن علی بن بویه (ح ۲۸۰-۳۳۹ هـ)، رکن الدوله ابوعلی حسن بن بویه (ح ۲۸۴-۳۶۶ هـ) و معزالدوله ابوالحسین احمد بن بویه (۳۰۳-۳۵۶ هـ) - قرار گرفته که نشانه سوابق پیوند و لزوم تداوم آن در خاندان بود، گرچه روابط حسنه سه برادر می توانست مرهون درک واقع گرایانه از شرایط سیاسی حاکم بر قلمرو جغرافیایی ایران و وجود حکومت‌های رقیب نیز باشد. به هر حال مناسبات خوب این برادران با هم ربطی به خواست‌های فرزندان‌شان نداشت. در واقع در دوره همین بنیانگذاران، علائم رقابت داخلی در آل بویه پدیدار شده بود. ابن مسکویه (د ۴۲۱ هـ) گزارشی مشروح را درباره اقدام فرصت‌طلبانه عضدالدوله پسر ارشد رکن‌الدوله برای استیلا بر قلمرو پسر عمش عزالدوله بختیار، حاکم عراق، آورده است. به گفته او این مشی موجب برآشفتن و خشم رکن‌الدوله و تیرگی مناسباتش با عضدالدوله شده بود (۳۶۴ هـ).^۱ ناگفته نماند که عزالدوله خود پیشتر شورش برادرش سندالدوله حبشی بن معزالدوله در بصره را تجربه کرده بود که تنها با

۱. ابن مسکویه، ۶/ ۳۷۷ به بعد؛ ابن ظافر (گگ ۱۴۱-۱۴۲) شرح لشکر کشی عضدالدوله به عراق بدون اشاره به تدابیر و حیل‌های او آورده است.

توسل به نیروی نظامی خنثی شد (۳۵۷ هـ).^۱ گزارشی دیگر نیز در دست است که از هم چشمی پسران رکن الدوله در حیات پدر حکایت دارد. به گفته ابن ظافر که مأخوذ از ابو اسحاق صابی است، فخرالدوله، پسر دوم رکن الدوله، از پذیرش توصیه پدر برای استقبال پیاده از برادر ارشد خود عضدالدوله خودداری کرده بود، هر چند که به وقت خوشامد گویی، تحت تأثیر شکوه و جلال برادر از اسب فرود آمد (۳۶۵ هـ).^۲ از این روی و نیز با توجه به درگیری‌های آتی بویهیان با یکدیگر که گاه موجب توسل و پناه بردن ایشان به رقبای خارجی می‌شد،^۳ گزاف نیست که از اختلاف و رقابت داخلی به عنوان یکی از کاستیهای ذاتی حکومت بویهیان نام برده شود، بویژه آن که سیاست واگذاری حکومت ایالات به فرزندان، با هموار کردن راه رقابت آنها با هم، موجبات افول آل بویه را فراهم می‌آورد. به سخن دیگر نسل دوم حکام آل بویه جز نسبت و اصل مشترک، مایه وحدتی نداشت؛ این عوامل نیز به تنهایی برای جلوگیری از جاه‌طلبی و درگیری‌های داخلی و نیز ضعف ایشان در برابر رقبای خارجی کافی نبود.

ابو اسحاق ابراهیم بن هلال الصابی و تاریخ بویهیان

آگاهی درباره آل بویه، به مقدار چشمگیری مرهون مورخین خاندانی اهل علم و ادب موسوم به صابی^۴ بویژه ابواسحاق ابراهیم بن هلال بن زهرون الصابی، مؤلف تاریخی دودمانی موسوم به

۱. ابن مسکویه، ۶ / ۲۸۱-۲۸۵؛ ابن ظافر، گ ۱۴۱.

۲. ابن ظافر، گ ۱۱۳۹.

۳. به عنوان نمونه سیاست عضدالدوله در قبال برادران خود پس از مرگ پدر موجبات پناه بردن برادرش فخرالدوله به امیر زیاری قابوس بن وشمگیر و تقاضای کمک این دو از امیر نوح بن منصور سامانی گشت، نک: ابن مسکویه، ۶ / ۴۶۵-۴۶۶ و رودراوری، ۱۹ به بعد؛ قس عتبی، ۲۳۵-۲۳۷ (عتبی به گزارش صابی در این زمینه اشاره کرده است)؛ برای رقابت و خصوصیت پسران عضدالدوله پس از مرگ پدر، نک. به عنوان نمونه نک: رودراوری، ۹۹ به بعد.

۴. این مورخین عبارتند از ابوالحسن ثابت بن سنان صابی (د ۳۶۵ هـ) نویسنده ذیل تاریخ طبری شامل وقایع ۲۹۵-۳۶۳ هـ؛ ابوالحسین هلال بن ابوعلی المحسن صاحب الشامة صابی (د ۴۴۸ هـ) نویسنده دنباله تاریخ ثابت بن سنان؛ غرس النعمة ابوالحسن محمد بن هلال صابی (۴۸۰ هـ) نویسنده عیون التواریخ.

التاجی فی أخبار الدولة الدیلمیة است که بنا بر اطلاعات نو یافته، به سال ۳۸۱ هـ در گذشت (نک: ادامه مقاله).^۱ در زندگینامه ابواسحاق الصابی سه موضوع مورد تأکید قرار گرفته است: پایبندی اش به آیین صابئین در عین احترام به اسلام و هنجارهای جامعه اسلامی، مقام والایش در ادب و سرانجام زندگی حرفه‌ای او به عنوان یک کاتب در تشکیلات دیوانی که حیاتی پر فراز و نشیب را برایش رقم زد. وجه اخیر زندگی ابواسحاق الصابی با توانایی‌های او در شعر و ادب ارتباط داشت. وی ابتدا از اطرافیان المهلبی وزیر معزالدوله بویه بود که موجبات اشتغالش را به عنوان یک کاتب در دیوان رسائل بغداد فراهم آورد. آن‌گاه در همان شهر در خدمت معزالدوله بویه و سپس جانشینش عزالدوله بختیار بن معزالدوله به کتابت اشتغال داشت تا آن که از سوی عزالدوله به ریاست دیوان رسائل منصوب شد (۳۴۹ هـ).^۲

سوء مناسبات عزالدوله بختیار و پسر عمش عضدالدوله، حاکم مقتدر و توسعه‌طلب بویه در فارس، با مکتوباتی به خامه ابواسحاق الصابی همراه بود. محتوای گزنده این نامه‌ها تا بدانجا آزرده‌گی خاطر عضدالدوله را برانگیخت که پس از پیروزی بر بختیار، صابی را نیز زندانی کرد و تصمیم به قتل او داشت (۳۶۷ هـ). اما ابواسحاق پس از تحمل مدتی زندان، در نتیجه پا درمیانی‌ها از مرگ رهایی یافت و در ازای این عفو مأمور شد که کتابی در "مفاخر" (به گفته یاقوت: "مآثر و تاریخ"^۳) عضدالدوله و خاندانش تألیف کند. ابواسحاق کار تألیف تاریخ دودمانی بویه‌یان را در بند آغاز کرد و آن را به مناسبت لقب عضدالدوله - "عضدالدوله و تاج الملة" - کتاب التاجی فی أخبار دولة الدیلمیة نام نهاد.^۴ از اظهارات هلال بن محسن الصابی درباره آزادی ابواسحاق پس از تحمل سه سال و هفت ماه و چهارده روز حبس، در ۳۷۱ هـ چنین برمی آید که تنها پس از پایان

۱. ابن ندیم (۱۹۴) آورده است که گفته می‌شد صابی پیش از ۳۸۰ هـ در گذشت. این در حالی است ابن خلکان (۱/۵۳)، ابن اثیر (۹/۱۰۶) و یاقوت (معجم‌الأدباء، ۱/۱۳۱) مرگ او را ۳۸۴ هـ نوشته‌اند.

۲. برای مشروح زندگینامه ابواسحاق صابی و نمونه‌های نظم و نثر او، نک: رودراوری، ۳۱-۳۴؛ تعالی، ۲/۲۱۴ به بعد/ش ۱۱۵؛ ابن خلکان، ۱/۵۲-۵۴/ش ۱۵؛ یاقوت حموی، معجم‌الأدباء، ۱/۱۳۰ به بعد/ش ۴۱.

۳. یاقوت حموی، معجم‌الأدباء، ۱/۱۳۱.

۴. رودراوری، ۳۳.

تألیف کتاب بود که از زندان رهایی یافت.^۱ مؤید این نکته آخرین منقولات مستند از کتاب *التاجی* در شرح خصومت عضدالدوله با برادرش فخرالدوله است. این درگیری به استمداد فخرالدوله و متحدش قابوس بن وشمگیر زیاری از امیر نوح بن منصور سامانی در ۳۷۱ هـ منجر شد.^۲ این تطابق زمانی بدان مفهوم است که ابواسحاق تنها پس از پایان تألیف کتاب *التاجی* از بند آزاد گشت.

تاریخنگاری ابواسحاق الصابی و بازتاب آن

از منظر تاریخنگاری شیوه کار ابواسحاق الصابی و اعتبار محتوای اثرش موردی جالب توجه است، به ویژه آن که در عصری تألیف گردید که تاریخنگاری اسلامی با پشت سر گذاشتن بیش از سه قرن تجربه، دستخوش تطور و تحولاتی شده بود که برخی از ابعاد آن موارد مهمی همانند مفهوم "تاریخ"، اقسام و انگیزه از نگارش آن و نیز خاستگاه اجتماعی مورخان را در بر می گرفت.^۳ درباره کتاب *التاجی* پیش از هر چیز باید به یاد داشت که در بستر رقابت‌های سیاسی و تبلیغاتی سلسله‌های حکومتگر در عصر موسوم به دوره حکومت‌های متقارن در سده‌های ۳-۵ به رشته تحریر درآمد. دیگر آن که مصنف آن ادیبی بود که به طبقه دیوانیان تعلق داشت. به گفته ابومنصور الثعالبی، ابواسحاق خود محتوای *التاجی* را که تلاشی برای زنده ماندن بود، "باطیل" و "اکاذیب" می‌دانست ("باطیل أنمقها و أكاذیب ألقها").^۴ همو می‌افزاید که این سخن تا بدانجا خشم عضدالدوله را برانگیخت که تنها با درمیانی موجب تجدید نظر عضدالدوله در تصمیمش برای قتل او گردید و بدین ترتیب الصابی یک بار دیگر جان سالم به در برد.^۴ افزون آن که مطالب هر بخش

۱. یاقوت حموی، معجم الأدباء، ۱۳۵/۱.

۲. عتبی، ۲۳۵-۲۳۷؛ قس: کرمانی گ ۱۱۱.

۳. برای تحول تاریخنگاری اسلامی به ویژه ورود اهل ادب به این عرصه، نک:

T. Khalidi, *Arabic historical thought in the classical period*, Cambridge University Press, Cambridge, 1994.

۴. ثعالبی، ۲/۲۸۷؛ ابن حسول، ۲۷-۳۰، ابن خلکان، ۱/۵۲/ش ۱۵.

از نوشته‌های ابواسحاق پس از حک و اصلاح شخص عضدالدوله پانویس می‌شد.^۱ بدین ترتیب پیش‌نویس کتاب *التاجی* مطالبی را در بر داشت که برای عضدالدوله نیز خوشایند نبود. بی‌گمان رفع این کاستی به دلخواه حکمران بویهی نمی‌توانست محتوای نسخه نهایی کتاب *التاجی* را مقبول رقبای داخلی و خارجی عضدالدوله و همچنین دستگاه خلافت کند که عملاً وابسته به عضدالدوله شده بود.^۲

در بستر رقابت‌های سیاسی و تبلیغاتی سلسله‌های حکومتگر در عصر موسوم به دوران حکومت‌های متقارن (سده‌های ۳-۵ هـ)، تاریخ دودمانی ابواسحاق الصابی خیلی زود به اثری جنجال‌برانگیز تبدیل شد. چنین به نظر می‌رسد که نخستین واکنش به محتوای کتاب *التاجی* باید به حساب خود بویه‌یان گذاشته شود، زیرا عطاملک جوینی (د ۶۸۱ هـ) از کتابی تحت عنوان *تاریخ جیل و دیلم* یاد کرده است که برای برادر عضدالدوله، فخرالدوله علی (د ۳۸۷ هـ) نوشته شده بود. وی همچنین از وجود نسخه‌ای از کتاب مذکور در کتابخانه قلعه الموت خبر داده است.^۳ با توجه مناسبات خصمانه عضدالدوله و فخرالدوله از یک سوی، و از سوی دیگر مطالب جانبدارانه ابواسحاق الصابی در مورد حکومت و سیاست‌های عضدالدوله، دور نیست که این *تاریخ گیل و دیلم* پاسخی به کتاب *التاجی* بوده باشد.^۴

در مورد واکنش وابستگان سلسله‌های ترک‌تبار و رقیب آل بویه نسبت به اثر ابواسحاق اطلاعات دقیق‌تری در دست است. محمد بن عبدالجبار العتبی (د ۴۲۷ هـ) ادیب و دیوانی معروف عصر غزنویان و نیز ابوالعلاء علی بن حسن بن حسول همدانی (د ۴۵۰ هـ)، از دیوانیان مجدالدوله بویهی در ری که پس از پیوستن به سلطان محمود غزنوی، در نهایت به خدمت طغرل بیگ

۱. رودراوری، ۳۳-۳۴؛ یاقوت حموی، *معجم‌الادباء*، ۱/ ۱۳۸.

۲. شاید همین ویژگی یکی از دلایل از بین رفتن اثر صابی شده باشد.

۳. جوینی، ۲۷۰/۳-۲۷۱.

۴. برای گزارشی یکپارچه از حکومت فخرالدوله و درگیرهای او با عضدالدوله، نک: ابن ظافر؛ عتبی، ۲۳۵-۲۳۷؛ قس: کرمانی گ ۱۱۱.

سلجوقی در آمد^۱، در آثار خود کتاب صابی را مورد نقد قرار دادند. درباره این خرده‌گیران گفتنی است که عتبی کتاب خود را که تاریخ دودمانی غزنویان بود، به خواست سلطان مستعجل غزنوی، محمد پسر سلطان محمود، و به زبان عربی نوشت تا عرب زبانان از تاریخ مخدومانش آگاه شوند.^۲ وی به تقلید از ابواسحاق الصابی، نه تنها اثر خود را بر اساس لقب سلطان محمود - یمین الدولة - کتاب *الیمینی* نام نهاد،^۳ بلکه گفته شده که در نگارش آن نیز از انشای مصنوع او پیروی کرده بود.^۴ افزون بر این، در بزرگ‌نمایی مخدوم هم از صابی عقب نماند، چنان که در سخنانی اغراق آمیز از سلطان محمود به عنوان حکمرانی عالم به علوم اسلامی چون تفسیر، فقه و حدیث یاد می‌کند.^۵ ابن‌حسول نیز به رغم خرده‌گیری به نسب‌سازی ابواسحاق صابی برای آل بویه، جهت خلق پیشینه و مشروعیت برای سلسله ترک‌تبار سلجوقی، راه او را پی گرفت و به اساطیر ایرانی در مورد اسفندیار و تأویل حدیثی از پیامبر اسلام (ص) متوسل شد.^۶

گرچه در سده‌های پیشین در باب محتوای *التاجی* اختلاف نظر وجود داشت؛ اما در عصر حاضر ماهیت منقولات نویسنده‌ای گمنام و زیدی مذهب از اثر ابواسحاق صابی مایه بحث و گفت و گو بوده است؛ از این حیث که آیا این نویسنده مطالب صابی را به طور مستقیم و بی‌کم و

۱. علی بن زید بیهقی، ۱۱۲؛ رافعی، ۱ / ۵۳۹ ش / ۷۵۳؛ فصیح‌خوافی، ۲ / ۶۳۷ ش / ۱۰.

۲. عتبی، ۲۰۹-۲۱۰.

۳. همو، ۲۰۷؛ برای شرح کنایه‌های او، نک کرمانی، گگ ۳۲-۳۴ ب.

۴. باسورت (p. 942) با استناد به تصریح ثعالبی در *تیمه‌الدهر* (چاپ قاهره، ۴ / ۳۹۷-۴۰۶) آورده است که انشای مصنوع عتبی به تقلید از صابی بود. در چاپ مذکور کتاب ثعالبی چنین موضوعی به چشم نمی‌خورد. از آنجا که مطالب باقی‌مانده از کتاب *التاجی* نقل قول غیر مستقیم و از لحاظ ادبی غیر مصنوع اند، قضاوت درباره صناعات ادبی در متن اصلی آن ممکن نیست، هرچند که ابن اسفندیار (۱۳۹) تصریح می‌کند که ابواسحاق صابی در کتاب *التاجی* تاریخ آل بویه را "به بلیغ تر عبارتی حکایت کرده است". به هر روی بعید نیست که نثر ادبی و فاخر *رسائل* ابواسحاق صابی موجب این مفروض شده باشد که *التاجی* هم به همان شیوه نوشته شده بود. ضمناً این نیز واضح است که بر خلاف *الیمینی*، گزارشی درباره وجود شرحی بر اثر ابواسحاق در دست نیست.

۵. عتبی، ۵۵۶.

۶. ابن‌حسول، ۳۷ به بعد.

کاست نقل کرده یا شیوه نقل به مضمون را برگزیده است.^۱ به هر روی، مؤلف اخیر به سبب علائق مذهبی، به نقل بخشی از *التاجی* پرداخته که به فعالیت علویان زیدی مذهب در میان گیل‌ها و دیلمی‌ها و نیز حکومت ایشان در ایالات جنوبی دریای مازندران مربوط می‌شود. به گفته مادلونگ، مطالب این منبع زیدی برگرفته از جزء اول کتاب *التاجی* است.^۲

اثر ابواسحاق الصابی را به رغم کاستی‌هایش باید کتابی موفق دانست که مورد اقبال قرار گرفت و محتوای آن معتبر شناخته شد. از همین روی مطالب آن را مستقیم و مستند یا غیر مستقیم در آثار تعداد چشمگیری از تاریخنگاران ادوار بعد می‌توان یافت. در میان اینان، گذشته از نویسنده زیدی مذهب پیش گفته، باید از ابن ظافر الأزدی (د ۶۱۰ هـ) نام برد که در *تألیف الدول المنقطعة* از کتاب *التاجی* برای تألیف فصول مربوط به تاریخ علویان طبرستان، آل زیار و بویزه آل بویه مستنداً بهره گرفته است.^۳ در میان مورخان فارسی نگار نیز می‌توان به ابوالفضل بیهقی (د ۴۷۰ هـ)،^۴ نویسنده گمنام *مجمل التواریخ والتقصص* (تألیف: ۵۲۰ هـ)،^۵ ابن اسفندیار (سده ۷ هـ)، رشیدالدین فضل‌الله همدانی (د ۷۱۸ هـ)،^۶ و حمدالله مستوفی (د پس از ۷۴۰ هـ) اشاره کرد که

1. M.S. Khan, "A Manuscript of an Epitome of al-Şābī's *Kitāb al-Tājī*", *Arabica*, 12(1965), pp. 27-44; Idem, "Studies in the *Kitāb al-Tājī* of al-Şābī", *Arabica*, 18(1971), pp. 151-160 ; W. Madelung, "Abu Ishāq al-Şābī on the Alids of Tabaristān and Gilān", *Journal of Near Eastern Studies*, 26(1967), pp. 17-57; Idem, "Further notes on al-Şābī's *Kitāb al-Tājī*", *Islamic Studies*, 9(1970), pp. 91-88.

۲. "کتاب المنتزع من الجزء الأول من الكتاب المعروف بالتاجی فی أخبار الدولة الیلمیه من تألیف ابی إسحاق إبراهیم بن هلال الکاتب الصابی"، *أخبار أئمة الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، بیروت، ۱۹۸۷*، ۷-۵۱ (از این پس کتاب المنتزع).

۳. تا کنون تنها یک نسخه از بخش اخیر از کتاب *الدول المنقطعة* به دست آمده که برخلاف سایر اجزاء این کتاب منتشر نشده است، برای آگاهی بیشتر در مورد نسخه مذکور و محتوای آن، نک:

Madelung, W., "The Identity of Two Yemete Historical Manuscripts," *Journal of Near Eastern Studies*, 32(1973), pp. 175-180.

۴. بیهقی، ابوالفضل، ۳۸۰، ۱۹۴.

۵. *مجمل التواریخ*، ۳۸۸.

۶. همدانی، ۱۲۹.

۷. مستوفی، ۴۰۹.

مستنداتی از کتاب *التاجی* را نقل کرده‌اند، هرچند که دلیلی برای دسترسی همه ایشان به اثر صابی در دست نیست. در کنار اینان باید به نویسندگانی اشاره شود که در تألیف آثار خود بدون ذکر منبع از کتاب *التاجی* بهره گرفته‌اند. در صدر این دسته ابن مسکویه (د ۴۲۱ هـ) جای دارد که بی‌گمان در *تجارب الأمم* از اثر ابواسحاق الصابی برای تألیف تاریخ آل بویه استفاده کرده است.^۱ بدین ترتیب کتاب *التاجی*، با همه کاستی‌هایش، افزون بر فراهم آوردن موجبات رهایی صابی، منبع، الگو و اثری الهام‌بخش برای مورخان ادوار بعد، بویژه نویسندگان تواریخ دودمانی شد که عمدتاً از ادبای شاغل در دواوین بودند، خاصه آن که شهرت ادبی ابواسحاق و نیز اهمیت جایگاه بویهیان در تاریخ اسلام و ایران خود می‌توانست مروج کتاب *التاجی* باشد.

مجدالدین الکرمانی و تلخیص کتاب *التاجی*

تا کنون نسخه‌ای از *التاجی* به دست نیامده، اما منقولاتی از آن را چنان که اشاره شد، در آثار متأخرتر می‌توان یافت. یکی از ناقلین کمتر شناخته شده کتاب *التاجی*، ادیبی موسوم به مجدالدین ابوالفتح فضل الله ابن عبدالحمید الکرمانی (د حدود ۶۲۰ هـ) است که به امر قضا اشتغال داشت. وی برای معرفی آل بویه، گزارشی خلاصه اما مستند از کتاب صابی را در اثر خود موسوم به *جوامع الفقیر و لوامع الفکر* (پایان تألیف: غره محرم ۶۱۱ هـ) آورده است که از شروع متقدم و معتبر الیمینی به شمار می‌رود.^۲ به تصریح الکرمانی، مطالبش درباره حکومت عضالدوله ابوشجاع فناخسرو ابن رکن الدوله (د ۳۷۲ هـ) از جزء پنجم کتاب *التاجی* است (نک. ادامه). از این روی و با فرض صحت اظهارات مادلونگ مبنی بر تعلق منقولات نویسنده زیدی پیش گفته به جزء اول کتاب الصابی، شاید این حدس مقرون به صحت باشد که جزء دوم، سوم و چهارم کتاب *التاجی* به ترتیب به رویدادهای دوره حکومت عماد الدوله (د ۳۳۹ هـ)، رکن الدوله (د ۳۶۶ هـ) و معزالدوله (د ۳۵۶ هـ) اختصاص داشته است. به هر حال در مورد محتوای جزء اول معلوم نیست که از چه روی

۱. ابوشجاع روزراوری (۳۳) بر مشابهت بخش پایانی *تجارب الأمم* با کتاب *التاجی* تصریح کرده است.

۲. ابن فوطی، ۴/۴۹۱/۴ ش ۴۲۹۰.

ابواسحاق الصابی در تاریخ دودمانی و اغراق‌آمیز خود برای آل بویه چنین اطلاعات مشروحی را درباره علویان و جزئیات همکاری و نافرمانی سران گیل و دیلم از ایشان آورده، بویژه آن که بنا بر منقولات نویسنده زیدی که با اظهارات ابن ظافر، الکرمانی و ابن اسفندیار همخوانی دارد، ابوشجاع بویه و پسرانش در رویدادهای آن دوران نقش چندانی نداشته و در واقع کاملاً تحت الشعاع اشراف و سران گیل و دیلم بودند.^۱ گفتنی است که جزئیات مذکور در اثر نویسنده زیدی در هیچ یک از فصول "الدولة العلویة بطبرستان و بجرجان"، "الدولة الجیلیة" و "الدولة الدیلمیة البویهة" در *الدول المنقطعة* ابن ظافر نیز یافت نمی‌شود، هرچند که او خود کتاب *التاجی* را در اختیار داشته است.^۲

در تاریخ ایران و اسلام، آل بویه به عنوان سلسله‌ای ایرانی و مروج تشیع در عصر حکومت‌های متقارن آن اندازه حائز اهمیت است که ظهور و همچنین عوامل تضعیف‌کننده آن بر اساس کتاب *التاجی* مورد توجه و بررسی قرار گیرد، به‌ویژه آن که بویه‌یان با وجود استیلا بر خلفای سنی مذهب عباسی، نه تنها برای براندازی ایشان نکوشیدند، بلکه از گسترش قلمرو خلفای شیعه اما اسماعیلی مذهب فاطمی در شرق نیز جلوگیری کردند. در فقدان کتاب مذکور، بی‌گمان منقولات مستند از آن، همانند فصل پنجم *جوامع الفقر* مجدالدین کرمانی، می‌تواند جایگزینی مناسب باشد. در مورد فصل مذکور توضیح این نکته ضروریست که مستقل از سایر فصول کتاب بوده و افزون بر آل بویه، مختصری از تاریخ آل زیار- ابو طاهر وشمگیر بن زیار (د ۳۳۷ هـ)، ظهیرالدوله بهستون بن وشمگیر (د ۳۵۷ هـ) و شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر (تا ۳۷۲ هـ)- را نیز در بر داشته است. با توجه به مصرحات مؤلف در مورد منبع خود، بی‌گمان آورده‌هایش درباره زیاریان نیز مأخوذ از کتاب *التاجی* است، به‌ویژه آن که مضامینی مشابه مطالب او را در *الدول المنقطعة* ابن ظافر هم می‌توان یافت.

۱. نک: کتاب *المنتزع*.

۲. در فصل مربوط به علویان، ابن ظافر (گگ ۱۰۹-۱۱۵) تنها از حمزه اصفهانی به عنوان منبع خود یاد می‌کند، این در حالی است که مطالبش تا ۳۱۰ هـ به وضوح تلخیص تاریخ طبری است، هرچند که از کتاب *التاجی* اقتباس شده باشد.

دنباله مقاله کنونی به فصل پنجم جوامع الفقیر کرمانی و توضیح برخی نکات آن اختصاص دارد. متن این فصل از نسخه خطی کتاب به شماره ۲۰۶۸، کتابخانه لاله لی (استانبول)، استخراج و ویرایش شده است. در تصحیح و تکمیل این مستخرجه، از *الدول المنقطعة* ابن ظافر، منقولات مستند دیگر منابع از کتاب *التاجی* و نیز سایر منابع معتبر بهره گرفته شده است.

الفصل الخامس

من کتاب *جوامع الفقیر و لوامع الفکر* لمجدالدين فضل الله بن عبدالحميد الكرمانی [۹ب] فی ذکر آل بویه و ملوک الدیلم و الجیل الذین تضمن الكتاب [الیمینی] أسامیهم و أندرجت الفصول القابهم إبانة لتلویحه و استکشافاً لإیمایه و المعتمد فی ذلك نتف أبی اسحق ابراهیم بن هلال الصابی و فقرة المنتظمة فی کتابه *التاجی* ذکر فيه مناسیهم و مساکنهم ما هو من لوازم الكتاب. اعلم أن الدیلم و الجیل^۱ كانت مساکنهم فی الجیل^۲ و السهل مما یلی بحر طبرستان، و لأصولهم أحوال مختلفة، و قدماهم عرب من بنی ضبّة و هم الذین افتضوا عذرة السکنی فی هذه البلاد، و كانوا من أشدّ العرب بأساً و لم یکن لمن سواهم طاقة بهم. و كثرت الطوایل عندهم و اصطلحت العرب علیهم، و نبت المحاضر و المبادی بهم، فرحلوا إلى آذربيجان فرقا متلاحقین، ثم تفرّقوا^۳ فی البلاد التي هی الآن وطن لهم، و كانت ذات عیون تنفجر من الجبال و تجری الی بحر طبرستان مملوءة بالعیاض و أصناف الشجر و منابت القصب و الخشب لا یأوی فیہ أحد، فجعلوها لهم محلاً و معقلاً، و افترقوا فرقتین عن بطنین لأخوین و هما دیلم و جیل، فذریة کلّ واحد من هذین الأخوین منسوبة إلیه. و اقتسموا [۱۰أ] البلاد و اعتملوها^۴ و أكلوا غلاتها و ثمارها، و داخلهم الناس فیها، و إتسعت عماراتهم و مزارعتهم^۵ علی مرّ السنین الطوال، و اتّخذوا القرى و المساکن من الطین و المدر،

۱. فی الأصل: الحیل.

۲. فی الأصل: الحیل.

۳. کتاب المنتزع: تغربوا.

۴. کتاب المنتزع: اعتلوها.

۵. کتاب المنتزع: مزارعهم.

و امحّت العربية عن ألسنتهم و إنقلبت إلى الفارسية لغتهم لإحاطتها من جميع بينهم،^١ و لأنّ الفرس كثروا عندهم و انتشروا بينهم. و سرى فى أعقابهم عرق الشجاعة و البسالة، و تضاعفت منهم الشدة و القوة بحسب طبيعة الأرض التى سكنوها و أنبتتهم تربتها^٢، و من أجل ذحول و طوايل نشأت فيهم و اضطرتهم إلى أن يكون الحربُ ديناً لهم.

و الجباليون يفخرون بأربع قبائل: أولها و أشرفها قبيلة شيرذيلاوند من ناحية لياهج، و هم منسوبون إلى شيرذيل و هذه الزيادة يعنى "وند" التى فى اسم القبيلة تجرى فى لغتهم مجرى قولك فى العربية آل فلان و آل فلان، و هم أسلاف عضد الدولة فناخسرو [و] فى النسب إلى بهرام جور بن يزدجرد الملك الساسانى، و فى ذلك أنّ أولاد الملوك [و] وجوه أحرار فارس هربوا عن أوطانهم على عهد فتوح الإسلام و اعتصموا ببلد الديلم، و كان من جملتهم أسلاف مولانا أطلال الله بقاءه و هذا منصب يجلّ عن القياس و يوفى على مناصب الناس و إذا ذكر معها قيل فيه فيها كقول أبى تمام:

جرى الوادى فطمّ على القرى لعلوه و سنائه و انافته و ارتقائه

و كيف لا يكون ذلك و قد اطلع الله تعالى منه ثمرة الدولة التى سبقت المواعيد بها و لمعة نورها التى طال الانتظار لها مولانا أطلال الله عمره و أعز نصره الذى فضّله الله تعالى على كل راجع من الملوك الى شرف و فاخر باصل فى المجد و طرف.

فأما الملوك و القدماء منهم أولهم و هسودان بن المرزبان و مقرّ ملكه بشهرستان قصبه اشكورجان و له قلعة تيدا و لها الملوك تعرف بقلعة الموت و هى التى تعرف اليوم بقلعة الموت دارالإمارة الباطنية، هل موت لمن اوى إليها؟ اى لا موت له لحصانته، و له عدّة من الولد ينتقل الدول فيهم ايامهن بنقل الافياء حتى تنتقل الملك فيهم. و إنّ العلوية الذين آووا إلى ناديهن من عوادى اعادتهم مثل النائر^٣ [فى الله] أبى الفضل [جعفر بن محمد] و الناصر [للحق] الحسن بن على^٤

١. كتاب المنتزع: إنقلبت إلى الفارسية لغتهم لإحاطتها من جميع الجهات بهم.

٢. كتاب المنتزع: أنبتهم بربتها.

٣. فى الأصل: السائر.

٤. فى الأصل: حسن بن محمد.

و الزيدية الناجمة بها و ذلك لأنهم أسلموا على ايدى من كان صار اليهم العلويين مثل يحيى بن عبدالله بن الحسين بن على بن أبى طالب رضى الله عنهم و هو أول من سنّ هذه الطريقة، و طرق لمن بعده من أهل المصير الى ذلك الطرق عند الخوف و بلغ تصلبهم [١٠ب] فى ولاء العلوية و تشيعهم لأهل البيت إلى أن ملكوهم أزمتهم و اتخذوهم أئمتهم و راعوا أذمتهم حتى علت امورهم و دخلوا خراسان على شوكة السامانية و حديث ليلى بن النعمان المستشهد بنوقان يدلّ على ذلك، و موافقة الناصر بجرجان مع إلياس بن محمد بن أليسع الصغدى و قتله اياه شاهد مفتح. و الناصر [للحق] هذا كان معتنياً بأمر جدّ عضد الدولة أبى شجاع فناخسرو هو الغرض المطلوب من هذا الفصل و أقاربه و هو أبو شجاع بوية بن فناخسرو، [و] من الأولاد خمسة إثنان منهم محمد و ابراهيم قُتل إحديهما مع [حسن بن على] الناصر و الاخر مع [الحسن بن القاسم]^١ الداعى، و عمّروا و أعقبوا ثلاثة منهم عماد الدولة أبوالحسن على و ركن الدولة أبوعلى الحسن و معز الدولة أبوالحسين أحمد، و هولاء السادة الثلاثة و بهم إستقرت السيادة و لهم كملت الرياسة. و لركن الدولة أبى على التقدم و الفضل على الجماعة و ذلك بأنّه والد شهنشاه عضد الدولة و الشجاعة^٢ غلبت على أخلاقه؛ و اما عماد الدولة و كانت له السنّ العليا و السابقة الاولى؛ و اما معز الدولة فدونهما فى السنّ و جار لهما مجرى الولد، [قال أبو اسحاق الصابى: ولد معز الدولة فى سنة ثلث و ثلثمائة]^٣.

و مبدأ نشو رياستهم أنّ عماد الدولة قُلد إسفينقان^٤ لما هزم ليلى^٥ بن النعمان جيش ال سامان و غلب على حدود خراسان المتاخمة من جرجان، و لم يزل يعلو أمره باختلاف الأموال و بفرح جدّه بتوالى الزمان حتى ولى فارس و اصفهان على ياقوت المنسوب بها من قبل بغداد و جعل عضد الدولة ولى عهده بها، و ذلك لما إستولى على فارس و اعمالها و استقرّ ملكه بها لهج بطلب الولد و

١. ابن ظافر، گ ١٣٣ب.

٢. فى الأصل: لشجاعه.

٣. ابن ظافر، ١١٤٠أ.

٤. فى الأصل: اسفينقان؛ اسفينقان شهرى در ناحيه نيشابور بود، نك: مقدسى، ٣٢٠؛ ياقوت حموى، معجم البلدان، ١/ ٢٥١.

٥. فى الأصل: ليل.

نذر لله نذورا رأى فى رؤيا رآها فى سنة ثلاث و عشرين و ثلثمائة للهجرة أن وارث الأمر ليس من ظهره بل من ظهر الحسن أخيك، و هو الملك المنتظر الذى يطبق سلطانه شرق الإسلام و غربه و بره و بحره، فخرج بهذا الأمر إلى أخيه ركن الدولة، فاجتمعوا فى الإبتهاج بذلك، و حملت بعقبه والدة عضد الدولة وهى تركية، فولد فى الخامس من ذى القعدة سنة أربع و [عشرين] و ثلثمائة، و نشأ مهيباً مطاعاً و تزایدت محامده تزايد سینه^٢ حتى كمل فى العلوم و الآداب و المعقول و الحساب و السياسة و الفروسية و الفراسة إلى غير ذلك من آداب الملوك و خصائص القروم، و أوصافه مستوفاة فى الجزء الخامس من كتاب التاجى و افيا بين الخلق مستفيض و دواوين الشعراء به ناطقة. ثم أن عمه عماد الدولة لما ودعته حياته و استأذنت عليه منيته [فى سنة ثمان و ثلثين و ثلثمائة] إستقدم عضد الدولة من اصفهان إلى شيراز و جدّد له العقد و أخذ له على الأولياء [١١١] العهد و أقره فى الصدر و خلّى بينه و بين تدبير الأمر و قضى نخبه فى بقية هذه السنة. [قال أبو إسحاق الصابى بوجه التقدير أن يكون مولده فى سنة ثمانين و مائتين لأنه خرج مع الناصر فى سنة ثلثمائة]^٣. فحين ورد خبرهما مدينة السلام خرج أمر المطيع لله بمكاتبة ركن الدولة بالتعزية و التولية و التكنية أنشأها أحمد بن الثوابة المتقلد على ذلك العهد لديوان الرسائل، ثم زاد أمره و قرّح ملكه الجذع حتى استولى على ممالك العم و أبيه و انتزع من فخرالدولة أخيه ما جعل أبوه برسمه من واسطة العراق و الجبل و ألجاه الى الإلتجا بشمس المعالى قابوس، و لم يقنع بذلك حتى رمى بأخيه مؤيدالدولة بويه فى نحره بجرجان و أجلى أخاه و من إليه اواه الى خراسان كسيرا على ما تضمّن كتاب اليميني. و معاذير عضد الدولة فى ذلك مندوحة و أوصافه به غير مقدوحة، و ذلك بأن ركن الدولة جعله ولى عهده و فوض الأمر إليه من بعده و هو أكبر أولاده فضلاً و سناً و أطولهم قامه و قيمة، و كتب بذلك العهد المئبت فى كتاب التاجى ابوالفتح [بن العميد] ذوالكفائتين و ذكر فيه جميع ما ندب إليه عضد الدولة وصية و وصاية و ما ألزم أخويه مؤيدالدولة و فخرالدولة [بها] من طاعته و ألزمه من

١. ابن ظافر، گ ١٣٦ ب.

٢. فى الاصل: محامدة تزايد سينه.

٣. ابن ظافر، گ ١٣٦ ب.

٤. فى الأصل: فخرها.

القيام بتربيتهما وتديبر أمورهما و تقرير المملكة المعينة لهما و عليهما و تربية أصغر إخوته أبي العباس خره فيروز^١، و من جملة ما كُتِبَ فيه أنه عهد إليه أن تنظر فيما استكفاه من أمور إخوته و ممالكة و رعاياه نظراً تَضَمَّنَ الخير^٢ ليومه و غده و تَظَاهَرَ في القريب و البعيد جميل عوايده، فيقضى لمؤيدالدولة أبي منصور [و] فخر الدولة أبي الحسين مولى أمير المؤمنين بما استقصاه من حقهما و يرعى فيهما ما استرعاه من واجبهما، و يكون عند وصاه ركن الدولة إليه بهما و ضمان عضد الدولة فيهما و أن يُمضَى القسمة التي إتَّفَقَا^٣ على ايقاعها في الممالك التي فوَّضَها إليه و قضياها فيهما حيث يُحِبُّ^٤ امضاؤها في جنبيها، و هي أن يُجعل الرى و اصفهان و قم و ماجرى مجراها^٥ و قزوین و أبهر و زنجان و ما والاها و سهرورد^٦ لمؤيدالدولة أبي منصور مولى أمير المؤمنين، و همدان و الدينور و الإيغارين^٧ و ما اتصل بها و خالط اعمالها و دُبِرَ بَعْمَالِها لفخرالدولة أبي الحسن مولى أمير المؤمنين، لا يَنَازَعُ^٨ أحد منهما صاحبه فيما أفرد^٩ به و عُقِدَ له و لعضد الدولة مقابلة طاعتُهما بما يوجبه فيها من رعاية الحقوق و أن يُمضَى هذه القسمة ماداماً عند هذا الرسم بما يوجبه فيها واقفين و عليه مُتَّفَقَيْنِ و به راضيين، فإن وقع تقديم أو تأخير و تبديل او تغيير و أن يَكْنَفَ [أخاهم الأصغر] خره فيروز بن ركن الدولة يحتاج إحسانه و كَنَفَ حيطته و يُنْشِيه و يُرَبِّيه الى اخره، [١١ب] و أَلْزَمَ مع هذا العهد ركن الدولة أبو على مولى أمير المؤمنين، مؤيد الدولة أبا منصور و فخرالدولة أبا

١. ابن ظافر: خسرو فيروز.

٢. في الأصل: الحبر.

٣. في الأصل: اتفاقاً.

٤. في الأصل: بحب.

٥. في الأصل: مجراها.

٦. ابن ظافر: شرورد.

٧. في الأصل: الايغارين؛ ابن ظافر: الارسغارين؛ الإيغارين از توابع اصفهان كه كرج، كرسى دلفيان، مركز آن شد،

نك: ابن خردادبه، ١٨٩ و ٢٤٣؛ قس قدامة بن جعفر، ٢٤٣-٢٤٤ و ٢٥٠.

٨. في الأصل: لا تنازع.

٩. في الأصل: اقرد.

الحسن السمع و الطاعة لما يوجبهما عليه عضد الدولة من شرايط هذا العهد و أحكامه حتى لا يُتَعَبَّ هى و لا شىء منها بنقص و لا نسخ و لا يُمتنعُ بنقض و لا فسخ، و إلتزما ذلك و بذل الوفاء به لركن الدولة أبى على و عضد الدولة أبى شجاع مولى أمير المؤمنين و أشهدا عليهما بذلك، و كتب ذو الكفائتين أبو الفتح فى رجب سنة خمس و ستين و ثلثمائة و فى آخره خطُّ ركن الدولة بالفارسية.^۱ [و مات ركن الدولة عقيب ذلك بالرى، قال أبو إسحاق الصابى: مولد ركن الدولة بعد عمادالدولة بثلاث سنين فتقضى الحساب أن تكون فى سنة أربع و ثمانين و مائتين و تُوفى فى ليلة السبت لاثنى عشرة ليلة بقيت من المحرم سنة ست و ستين و دُفن بالرى].^۲ ثم لما نابذ فخرالدولة عهد والده و اتخذ ظهرياً و زاحم مُلك أخويه الكبيرين غير مُراعٍ لِحقيهما و لا مُبالٍ بما إلتزم من عهدهما، قصده مؤيد الدولة على ما سيأتى فى متن الكتاب ذكره نعم.

و لما علا أمر عضد الدولة و إستخلىص الولاياتُ و الممالكُ و تواترت إستغاثةُ أمير المؤمنين به و إستعانتُه على [عز الدولة] بختيار^۳ مما أحدث من سوء ضيعه و قُبِح الأحداث و تشويه تلك الموارد الموروثة و ضراوة الترك به من وجه و تغلب الديالم عليه من آخر، فأوجب عضد الدولة تدارك ما اختل من ذلك الأمر^۴ و بادر الى مدينة السلام مرة بعد أخرى و وردها عللاً بعد نهل حتى إستتب له الاخر بها حتى قُتل [عز الدولة] بختيار بقصر الجص بإزاء سمرقند^۵ و هرب موازره و ناصره أبو تغلب ناصر الدولة الحمدانى إلى بلاد الروم، و قد تبعه الى الموصل و جرد الطلب فى أثره حتى إستصفى له الديار و الرحبة و فتح قلاعها بها و استخلص ذخايره منها.^۶ و مصابغته فى ديار ممالكة

۱. ابن ظافر اين عهد را بدون اشاره به منبع خود آورده است؛ گزارش مشروح ابن مسكويه (۴۰۸-۴۱۲) در باره ولايتعهدى عضدالدوله نیز بدون ذكر منبع بوده و فاقد جزئیات فوق الذكر است؛ عتبى (۲۳۵-۲۳۶) بر اساس التاجى به عهد ركن الدوله اشاره کرده است.

۲. ابن ظافر، گ ۱۳۸ ب.

۳. فى الأصل: بختيار.

۴. فى الأصل: الاخر.

۵. ابن ظافر نیز سامرا (سر من رأى) را به همین شکل آورده است.

۶. برای مشروح فتوح فوق الذكر در ۳۶۷-۳۶۸ هـ، نک: ابن مسكويه، ۴۲۹/۶ به بعد؛ عتبى (۲۳۶) اشاره ای موجز و انتقاد آمیز به قتل بختيار و فتوحات عضدالدوله دارد.

تشهد بذلك و آثاره في مقارر سريره تدل عليه و لا سيما دار المرضى التي إبتناها ببغداد و هي هي و عماراته بفارس و الأهواز و بسايط الأرض مُستغنية عن الإبانة، و أعقب من الأولاد: بهاء الدولة أبا نصر أحمد و شرف الدولة أبا الفوارس شيرذيل و صمصام الدولة [أبا كاليجار المرزبان] و ضياء الملة^٢ [أبا نصر خسرو فيروز] و سلطان الدولة [أبا شجاع فنا خسرو بن بهاء الدولة] و هم الذين ذكر صاحب الكتاب اساميهم و بعض مقاماتهم و اختلاف الأيام في حياة والدهم و بعد وفاته، و في ذلك غنى عن تطويل الكتاب بذكر. و توفى والده ركن الدولة أبو علي في محرم سنة ست و ستين [و ثلثمائة]. و وزيره الأول أبو الفضل محمد بن الحسين بن محمد المعروف بابن العميد و بعده ابنه أبو الفضل ذو الكفائيتين. و توفى عضد الدولة سنة إثنين و سبعين و ثلثمائة و توفى الصابي سنة إحدى و ثمانين و ثلثمائة. و يقال إن عضد الدولة كان يتطير برؤية المقابر و الجنازات [١٢] و هو أول من أمر بتحويل المقابر لكيلا يره، فأتاح الله له بذلك أنه لما مات بقي مدة غير مدفون و قد جعل الزنق^٣ في عينيه تخيلاً بأنه بعد حتى^٤ و يدخل عليه بعد الحشم حتى لحق نعيه بأطراف الممالك، و تسارع ولي عهده إلى بغداد من كرمان و هو شرف الدولة شيرذيل و باقي أحوال أخلافه و أقاربه من الديلم و الجيل ما هو في الكتاب مثبت في مواضعه بحسب مواقعها. و إنما الغرض في تمهيد هذا الأصل و تقرير هذا الفصل أن يقف المتأمل في الكتاب عليه أولاً فإن أبا نصر العتبي إنحرف في عدة مواضع إلى ذكر أحوالهم و أطنب فيها مع استغناية عن أكثرها و لا يسع لشارحه حد أن يعدل عن مشارعه فهو المقتدى يتحمل سهو تابعه.

[ذكر وشمكير بن زيار]

أما ذكر وشمكير فهو أيضاً متعين في هذا الفصل لإشباع الكلام فيه في الأصل. و أما ولاية طبرستان

١. في الأصل: أبو

٢. في الأصل: ص ١٠ الملة

٣. في الأصل: الزق

٤. ابن مسكويه (٩٩/٧) برای مخفی نگاه داشتن مرگ عضدالدوله، نک: رودزاورى، ٩٩.

و قواد الجيوش و المتغلبون عليها من الديلم فالتم بشرحها في مواضع أمر بها في الكتاب إذ لا طائل في هذه الباب. و هذا أبو طاهر وشمكير بن زيار^١ [بن] وردانشاه الديلمي، أمّا وشمكير فإنه كان تابعا لأخيه مرداويج إلى أن قُتل باصفهان و هو مقيم بالرى على خلافته، و لما مضى مرداويج لسبيله إختلفت أهواء أصحابه، فأظهر كثير منهم طاعة ركن الدولة ممن لا علاقة لهم بالرى و اجتمع بالجبل، و من كانت له علاقة هو بالرى من الديلم إلى الرى من اصفهان على أن نصبوا أبا منصور بن لشكروان خليفة مرداويج بطبرستان، ثم قالوا له لست بأجلنا، فنطبعك و لا باحق وراثته^٢ و منزلة و الأولى بنا أن ينعقد الرياسة لأخي مرداويج، فأطاعهم و دخل معهم في ما اجتمعوا عليه و تمت رياسة وشمكير. و كان بينه و بين ركن الدولة [و] بين جيش خراسان وقايح على احوال مختلفة و قد اثبت البعض منها في أخبار ماكان ابن كاكى^٣ إلى وقت قتله و الباقي داخل في أخبار عماد الدولة و ركن الدولة. فمن أخبار وشمكير أنه نازع ركن الدولة و له اصفهان و أنفذ إليه جيشاً عظيماً، فانحاز عنه ركن الدولة إلى فارس. ثم أعاد إليه فهزمه و استرد اصفهان منه، ثم جرى بينه و بين ركن الدولة حرب على مرور الزمان يطول ذكرها. و كان خاتمة عمر وشمكير أنه خرج يوماً للتصيد بباب جرجان، فعارضه خنزير ففر منه فرسه و قيل إن الخنزير بقر بطن فرسه فسقط عنه و مات و ذلك في المحرم سنة سبع و خمسين و ثلثمائة. [١٢ب]

ذكر ولد وشمكير بن زيار^٤

فلما توفى وشمكير بجرجان و ابنه [ظهير الدولة ابو منصور] بهستون^٥ و هو اكبر من خلفه بطبرستان لأنه كان خليفة أبيه بطبرستان و كان قابوس بن وشمكير مع أبيه بجرجان. فاجتمع سالار بن شيرذيل صهر وشمكير على ابنته و شهريار بن شروين أصهبه جبل شهريار خال قابوس على أن

١. في الأصل: زياد.

٢. في الأصل: بوراثه.

٣. في الأصل: كاكاء.

٤. في الأصل: زياد.

٥. في الأصل: بهستون.

نصبا قابوسَ على ما كان في يد أخيه، فصارت الجماعة حرباً على بهستون. و بلغ بهستونَ خبرُ وفاةِ أبيه، فخلّف بطبرستانَ دوباجَ بنَ نالي^١ نايباً عنه و سار إلى جرجان، فلما قُربَ منها أنحاز أكثر جيش أبيه إليه، فضُعبُ أمر قابوسٍ و وقع الخلافُ بين قابوسٍ و بين سالارَ و شهريارَ و انحاز عنهما إلى جنبه الحسن بن فيروزان، فتقبله بكلتا يديه و زوجته ابنته. و كرّ بهستون إلى جرجان لينزعها من يد الحسن بن فيروزان. و صار الحسن ملتقياً له، فتحاربوا باستراياذ و استظهر بهستون عليه، فلجاء إلى قلعة له هناك و حضرته الوفاة، فتوفّي في شوال سنة سبع و خمسين و ثلثمائة. و فرّ قابوسُ إلى أبي صالح أخيه بهستون و دخل في طاعته. [و لم يزل بهستون [و] اولاد الحسن نصرأ و هو ابن أخيه و ماكان و لشكرزاد و ابوالعباس و إستنزلهما من قلاعهما]^٢ و اتفقت وفاة بهستون بجرجان و اخوه قابوس زائر لخاله رستم بن شروين في جبل [شهريار]^٣ [و كان دوباج بن نالي نائباً عن بهستون بطبرستان و هو جد ولد بهستون خلفه صغيراً، فتحرك من طبرستان إلى جرجان قاصداً أن تعقد الأمر لأن بهستون ليتولى هو تدبيره و تغلب على أمره. فوجد ماكان ابن الحسن بن فيروزان بجرجان داعياً إلى خاله قابوس، فقبض دوباج^٤ عليه و استوثق منه. و سار قابوس قاصداً جرجان من جبل شهريار، فبادر الجيش بالخروج إليه و الاجتماع عليه و ضعف أمر دوباج^٥. فهرب و تخلص]^٥ ماكان بن الحسن من الإعتقال^٦ و دخل في جملة^٧ قابوس مدة ثم فسد ما بينهما و مكر عليه، فأحتال قابوس على ماكان و أصحابه حتى قبض عليهم و قتلهم. و افتتح قابوس القلعة التي كان فيها ولد بهستون و صفت له أعمال جرجان كلها. فأرشده الله تعالى إلى أن لجا إلى مولانا الملك شهنشاه،

١. في الأصل: دوحاح بن بالي؛ ابن ظافر: دوباح بن سالي و دجاج؛ الناطق بالحق (أخبار الأئمة الزيدية): دجاج بن باني؛

هو (چاپ عزان): رباح بن مالي.

٢. ابن ظافر، گ ٧ب.

٣. في الأصل: دوحاح.

٤. في الأصل: دوحاح.

٥. ابن ظافر، گگ ٧ب-٨أ.

٦. في الأصل: الاعتقاد.

٧. في الأصل: حملة.

فمدّ علیه جناح کلاته^۱ و سألّه أن یبدي به إلى منزله من منازل التشریف و دخوله فی أولیائه، و وافق ذلك وصول مولانا الملك الی مقر سریره فی مدينة السلام فی خلافة أمير المؤمنین الطایع لله، فأجیب الی ما سأل و أسعف بما طلب و خرج الأمر بتولیته أعماله و بکنیته عن السلطان فی المکاتبات، و نفذت^۲ إليه الخلع و العهد و أضاف الكرامات و ذلك فی سنة ثمان و ستین و ثلاث مائة. و اما عضد الدولة أبو شجاع فناخسرو اعلى ما مکن فی الأرض و جعل إليه من أزمّة البسط و القبض و أولى من سعة السلطان و رفعة الشأن، فمنظومه نظم العقدر و منثوره نثر الورد و قصایده کما وصفها صاحب معها عزة الملك و علیها روا الصدق و فیها سیماء العلم و عندها لسان المجد و لها مثال الحق و هو اشهر من صبح الصادق و الطالع الشارق

و هَبْنِي قُلْتُ هَذَا الصَّبْحُ لَيْلٌ أَيْعَمَى الْعَالَمُونَ عَنِ الضِّيَاءِ

توضیحات

منقولات کرمانی از ابواسحاق صابی به رغم اختصار از جهاتی چند در خور توجه است. نخست آن که وی از زندگینامه صابی و اجبارش به نوشتن کتاب *التاجی* کاملاً آگاه بوده است.^۳ دیگر آن که در کار خود تنها به تلخیص بخش‌هایی از کتاب *التاجی* مبادرت ورزیده که برای شرح اظهارات و دعاوی ابونصرعتبی در *الیمینی* کاربرد داشته‌است؛ از این روی نباید آن را خلاصه همه محتویات اثر ابواسحاق صابی پنداشت. با وجود این، همین مختصر حاوی اطلاعاتی است که در منابع معتبر و انتشار یافته به چشم نمی‌خورد. افزون آن که محتوای خلاصه کرمانی حکایت از آن دارد که در عصر حکومت‌های متقارن، شجاعت و سلطه نظامی به تنهایی برای حکمرانی و ثبات سیاسی کفایت نمی‌کرد. از همین روی بخش مهمی از تلاش صابی در تألیف کتاب *التاجی* متوجه استفاده از همه مؤلفه‌های دینی، فرهنگی و اجتماعی بود که در قرون متقدم اسلامی می‌توانست برای یک

۱. کذا فی الأصل.

۲. فی الأصل: نفذت.

۳. کرمانی، گگ ۳۲ب-۳۳ب.

خاندان ایرانی چون آل بویه مشروعیت به بار آورد.^۱ برای بررسی متن حاضر و نیز آشنایی بیشتر با مؤلفه‌های مذکور توضیحات زیر می‌تواند مفید باشد:

۱. انتساب گیل و دیلم به قبیله بنی ضبه تلاشی از سوی صابی برای جعل قومیت عربی برای نیروی نظامی و سیاسی جدیدی بود که به دوره طولانی استیلای فرماندهان و نظامیان ترک‌تبار بر بغداد، خلفای عباسی و تشکیلات خلافت پایان داده بود. به سخن دیگر با معرفی دیالمه به عنوان عرب، صابی بر آن بود که انتقال قدرت به ایشان را احیای خلافت مشروع عربی جلوه دهد. ابن حسول که عمری را در خدمت سلسله‌های ترک‌تبار گذرانده بود، با خرده‌گیری بر این اظهارات صابی، آن را به درستی مردود دانسته است.^۲ با وجود این کم نیستند مورخانی که تحت تأثیر کتاب التاجی دیلمی‌ها را عرب معرفی کرده‌اند.^۳

۲. تأکید صابی بر اسلام داوطلبانه گیل و دیلم در پاسخ به دعوت شیعی علویان زیدی مذهب به مفهوم نفی استیلای نظامی مسلمین بر دیلمی‌ها و نیز نفی نقش امویان و عباسیان در تغییر آیین ایشان است. به رغم تصریح صابی بر فعالیت علویان بویژه امام ناصر اطروش (۳۰۴ هـ) در گسترش اسلام و تشیع زیدی در میان دیالمه و گیل‌های شرق سفید رود، باید توجه داشت که مقارن فعالیت ناصر اطروش، تاجری حنبلی مذهب موسوم به ابوجعفر الثومی موفق شده بود که با معرفی مسالمت‌آمیز اسلام به گیل‌های غرب سفید رود، زمینه ترویج مذهب اهل سنت را میان ایشان فراهم آورد.^۴ بنا بر نویسنده زیدی پیش گفته، در غرب سفید رود اسلام یکی از سران طوایف گیل به نام سیاه گیل بن رستم به دست ابوجعفر الثومی گسترش اسلام و مذهب تسنن در آن منطقه را در پی آورده بود. به هر روی، مقاومت گیل‌های پیرو ابوجعفر الثومی در برابر ناصر

۱. برای نقش عوامل مذکور در مشروعیت دادن، نک:

R. Mottahedeh, *Loyalty and Leadership in an Early Islamic Society*, 2nd ed., I.B. Tauris, London, 2001.

۲. ابن حسول، ۳۳-۳۴.

۳. به عنوان نمونه نک: مقریزی، ۱۲۹/۱.

۴. سمعانی، ۵۱۸/۱؛ سهمی، ۴۹۱/ش ۹۹۴؛ قاشانی، ۵۸.

اطروش مانع از گسترش مذهب زبیدیه در غرب سفید رود شد.^۱ در سده‌های چهارم و پنجم دیگر مذاهب اهل تسنن نیز در میان گیل و دیلم پیروانی داشتند.^۲

۳. به گفته صابی، آل بویه از خاندان شیرذیل (شیرذیلاوند) بودند که یکی از چهار خاندان اشرافی دیالمه را تشکیل می‌داد، هرچند که به اسامی سه خاندان دیگر اشاره‌ای نکرده است.^۳ چنین می‌نماید که عدم ذکر نام خاندان‌های اخیرالذکر را باید به حساب تعمد صابی در بزرگ‌تر جلوه دادن جایگاه اجتماعی شیرذیلاوند و در نتیجه آل بویه در میان دیالمه گذاشت. در مورد اسامی این خاندانهای مسکوت گذاشته شده گفتنی است که ابن حسول با تقسیم دیلمی‌ها بر اساس جغرافیای محل سکونتشان به دو دسته کوه‌نشین (موسوم به "الاستانیة") و دشت‌نشین (موسوم "اللانجیة")، تصریح کرده است که از دیرباز حکمرانان منطقه از دو خاندان آل جستان (جهانستان) و آل وهسودان بودند.^۴ در مورد دو طایفه سالاروند و باذروند، از دیگر خاندانهای اشرافی دیلمی نیز در اواسط سده چهارم هجری نیز اشاراتی در دست است.^۵ این در حالی است که حمزه اصفهانی از یک طایفه دیگر به نام وردادوند یاد می‌کند که اسفار بن شیرویه از آن بوده است.^۶ علی بن زید بیهقی هم در کنار وردادوند از فولادوند به عنوان دیگر خاندان مهم دیلمی نام برده است.^۷

گیل‌ها نیز اشراف خود را داشتند که بنا بر اطلاعات موجود در سده‌های سوم و چهارم هجری به چهار طایفه تقسیم می‌شدند: شاهانشاه آوند و فاراوند در شرق سفید رود، و گیلان آداوند و هشاوند در غرب سفید رود؛ ملوک گیلان از شاهانشاه آوند بودند.^۸

۱. کتاب المنتزع، ۲۳-۲۴، شاید این اظهارات که ناقض سخن صابی است بتواند بر ماهیت ترکیبی اثر نویسنده زبیدی دلالت کند.

۲. مقدسی، ۳۶۷؛ ابن حسول، ۳۲.

۳. به تصریح نویسنده زبیدی (کتاب المنتزع، ۱۳) در نسخه کتاب التاجی او نیز اسامی سایر خاندانها نیامده بود.

۴. ابن حسول، ۳۱-۳۲.

۵. مقدسی، ۳۷۰ / یادداشت ۵.

۶. اصفهانی، ۱۷۴-۱۷۵.

۷. علی بن زید بیهقی، ۹۳.

۸. کتاب المنتزع، ۱۳-۱۵.

۴. اگرچه کرمانی و همانند او ابن ظافر به ثبت نسب نامه سلسله‌ها اهتمام داشتند^۱، در مورد آل بویه سخنانی کلی بدون ذکر نسب نامه از صابی نقل کرده اند که بویهیان را از طریق بهرام گور به ساسانیان منتسب می‌کند.^۲ البته این بدان مفهوم نیست که اثر صابی فاقد نسب‌نامه‌ای برای آل بویه بود، زیرا بیرونی با تکرار مطالب کتاب التاجی در مورد انتساب دیالمه به بنی ضبه و نیز نسب‌نامه آل بویه، می‌افزاید که در اعتبار این دعوی صابی جای تردید است.^۳ با وجود این، نسب نامه مذکور در التاجی در آثار برخی از مورخین ادوار بعد تکرار شده است.^۴ از این روی سکوت کرمانی و همچنین ابن ظافر درباره نسب‌نامه بویهیان را می‌توان اقدامی آگاهانه به شمار آورد. درباره انتساب بویهیان به ساسانیان، ابن ماکولا نیز نسب نامه‌ای را بدون ذکر منبع ثبت کرده است که با آورده صابی تفاوت دارد.^۵ این نسب‌نامه مرجع مورخان اهل حدیث در ادوار بعد شده است که این به جایگاه و اعتبار ابن ماکولا نزد دسته اخیر باز می‌گردد.^۶

۵. رؤیا به عنوان پیش‌آگاهی از خواست الهی و تحقق آن به عنوان مؤلفه‌ای مشروعیت‌بخش جایگاه مهمی در تبلیغات آل بویه داشت. قدیمی‌ترین این خواب‌ها از لحاظ موضوع آن است که قاضی تنوخی (۳۲۷-۳۸۴ هـ) به نقل از یکی از دیوانیان به ابوشجاع بویه نسبت داده است. بنا بر این گزارش که از منظر اطلاعات تاریخی خالی از مطالب غیر واقعی نیست، حکومت بویهیان تحقق رؤیای ابوشجاع بویه بود که از پیش پادشاهی سه پسر او را نوید می‌داد.^۷ با وجود این، بر

۱. به عنوان نمونه برای نسب نامه سامانیان، نک: کرمانی، گ ۱۶؛ ابن ظافر، گ ۱۱۵ ب.

۲. ابن ظافر (گ ۱۳۳ ب) در مورد نسب آل بویه آورده است: "فهم من قبيلة شیرذیل وند و لیسوا من الدیلم و إنما هم من أولاد الفرس یرجعون إلی بهرام جور بن یزدجرد الملک، فهرب أجدادهم عند تغلب الإسلام إلی الدیلم".

۳. بیرونی، ۴۵.

۴. به عنوان نمونه، نک: مجمل‌التواریخ، ۳۸۸ و ۳۹۰-۳۹۱؛ مستوفی، ۴۰۹.

۵. ابن ماکولا، ۳۷۲/۱.

۶. به عنوان نمونه، نک: ابن جوزی، ۱۷۳/۱۱؛ ابن اثیر، ۲۶۴/۸-۲۶۵؛ ابن کثیر، ۱۷۳/۱۱.

۷. تنوخی، ۱۹۱/۴-۱۹۴؛ روایت تنوخی را سید بن طاوس (۱۹۵-۱۹۸) و ابن جوزی (۳۳۹/۱۳-۳۴۱) به نقل از علی بن المحسن التنوخی) را با اختلاف نقل کرده اند. در منقولات مفصل سید بن طاوس به جایگاه ابوشجاع بویه نزد

اساس شواهد موجود باید اصابی را در ذکر چنین خواب‌هایی پیشگام نویسندگان عصر بویه‌یان دانست، هر چند موردی که او ثبت کرده به رؤیای پسر ابوشجاع بویه، یعنی عماد الدوله مربوط می‌شود. بنا بر گزارش ابواسحاق الصابی، عمادالدوله از طریق رؤیا آگاه شده بود که وارث ذکور نخواهد داشت و پس از او سلطنت به فرزندان برادرش رکن الدوله انتقال خواهد یافت. بنا بر گزارش صابی پادشاهی عضدالدوله، پسر ارشد رکن الدوله، تحقق رؤیای اخیر و خواست عمّش عمادالدوله بود. ضمناً ذکر همین رؤیا می‌تواند بیانگر نوع چالش‌های داخلی بویه‌یان باشد که عضدالدوله با آن مواجه شده بود. به هر روی ورود این خوابها به ادبیات مربوط به آل بویه از این جهت نیز قابل توجه است که سرچشمه آنها کاتبان و دیوانیان بوده اند.

ابو اسحاق الصابی با تکیه بر مؤلفه‌های یاد شده، ضمن مشروعیت‌بخشی به حکومت بویه‌یان، توجیه‌گر سیاست و آن دسته اقدامات عضدالدوله در قبال خاندان خود بود که زمینه داخلی اضمحلال آل بویه را فراهم آورد. این ویژگی تاریخنگاری ابواسحاق صابی با توجه به تعلق کتاب *التاجی* به نوع دودمانی و رسمی تواریخ موجب شگفتی نیست.

۷. منقولات از صابی درباره ملوک قدیم دیلم حاوی اطلاعات مفیدی است. پیش از این، پژوهشگران از مرزبان بن جستان به عنوان نخستین حکمران شناخته شده سلسله محلی جستانیان (آل جستان / جهانستان^۱) در دیلم یاد کرده اند که خلیفه عباسی هارون الرشید به او خلعت و مال عطا کرد (۱۸۹ هـ). اما سکوت منابع موجب آن شده است که پژوهشگران از قرائن و نیز حدس برای پرکردن خلأ موجود بهره بگیرند. قزوینی بر اساس ظن و گمان از وهسودان بن جستان بن

محمد بن ابراهیم علوی تصریح شده است. این محمد بن ابراهیم همان علوی ساکن طبرستان است که به گفته طبری (۲۷۳/۹) در ۲۵۰ هـ دعوت محمد و جعفر پسران رستم را برای رهبری قیام علیه طاهریان نپذیرفت و ایشان را به رجوع به حسن بن زید علوی در ری راهنمایی کرد و او پیشنهاد رهبری قیام علیه طاهریان را پذیرفت. این بدان مفهوم است که ابوشجاع حداقل ۴ دهه پیش از فعالیت ناصر اطروش در منطقه دیلم مسلمان و زیدی شده بود، موضوعی که در هیچ یک از منابع به آن اشاره نشده است. ضمناً در زمان رؤیای ابوشجاع، پسرش علی (متولد حدود ۲۸۰ هـ) به تازگی از کودکی وارد نوجوانی شده و کوچکترین پسرش (متولد ۳۰۲ هـ) هنوز به دنیا نیامده بود. در آن زمان ابوشجاع ۴ پسر داشت که به گفته صابی دو تن از آنها در حمایت از ناصر اطروش به قتل رسیدند.

۱. برای اطلاع از تلفظ و مفهوم جستان، نک: ع. مجیدی، "جستانیان".

مرزبان بن جستان به عنوان دومین حکمران شناخته شده جستانی نام برده که در سالهای ۲۵۰-۲۵۹ هجری از حسن بن زید داعی کبیر حمایت می کرد. همو از جستان بن وهسودان به عنوان جانشین پدر یاد کرده و می نویسد که به حمایت از علویان ادامه داد تا آن که از اواخر سده سوم هجری به مخالفت با امام الناصر للحق حسن بن علی (د ۳۰۴ هجری) برخاست.^۱ این در حالی است که کسروی به ترتیب از جستان بن مرزبان (زنده در ۲۰۱ هجری)، وهسودان بن جستان و جستان بن وهسودان یاد می کند که دو حکمران اخیر از یاران حسن بن زید و جانشینان او بودند.^۲ با توجه به منقولات الکرمانی از الصابی می توان دریافت که دومین حکمران آل جستان، وهسودان بن مرزبان نام داشت و "شهرستان" کرسی او بود. مکمل این آگاهی، اطلاعاتی است که ابن واصل دو دهه بعد از الکرمانی و در ۶۳۶ هجری در *تاریخ الصالحی* آورده است.^۳ با توجه به مشابهت اظهارات ابن واصل با گزارش کرمانی دور نیست که سرچشمه آن نیز صابی باشد.^۴ به هر روی، ابن واصل تصریح کرده است که اولین حکمران دیلم وهسودان بن مرزبان بود که کرسی او شهرستان نام داشت. پس از مرگش، پسرش جستان بن وهسودان به حکومت رسید که با امام الناصر للحق جنگید تا آن که به دست برادرش علی بن جستان کشته شد. هنگامی که علی خود به وسیله شوهر خواهرش محمد بن مسافر به قتل رسید، برادرش خسرو فیروز حاکم دیلم شد اما جانش را در جنگ با محمد بن مسافر از دست داد. جانشین او، مهدی بن خسرو فیروز هم در نبرد با محمد بن مسافر کاری از

۱. جوینی، ۳ (حواشی و اضافات)، ۴۳۹.

۲. کسروی، ۲۵-۲۷.

۳. ابن واصل خود در آغاز باز نویسی مفصل *تاریخ الصالحی* تصریح می کند که کار تألیف کتاب دو جلدی *تاریخ الصالحی* را در ۶۳۶ هجری به پایان رساند و سپس مشروح آن را از نو نوشت، نک: نسخه عکسی *تاریخ الصالحی* (British Museum, OR 6657) در کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، گگ ۴ و ۸-۹؛ توضیح آن که نسخه بریتیش میوزیوم ناقص بوده و تا آغاز خلافت معاویه را شامل می شود. در مقاله حاضر از تاریخ مختصر ابن واصل استفاده شده است.

۴. ابن واصل حموی گذشته از استناد به صابی برای نسب بویهیان (گ ۱۱۳۱)، در مورد تقسیم قلمرو رکن الدوله مضمونی مشابه کرمانی و ابن ظافر آورده است (گ ۱۱۴۵).

پیش نبرد و مجبور به گریز شد. بدین ترتیب محمد بن مسافر با پایان دادن به عمر جستانیان، بر دیلم استیلا یافت.^۱ درباره جستان بن وهسودان بن مرزبان که پس از پناه دادن اولیه به الناصر للحق، در اواخر سده سوم هجری مناسباتش با او تیره شد، اطلاعات بیشتری به نقل از ابواسحاق الصابی در دست است.^۲ به هر روی و با توجه به فاصله زمانی بین حکومت جستان اخیر و مرزبان بن جستان، دلیلی در دست نیست که این جستان را بتوان سومین حکمران جستانی دیلم به شمار آورد.

۸. در روایت از ابواسحاق صابی، از "شهرستان" در قصبه اشکورجان به عنوان محل استقرار وهسودان بن مرزبان، دومین حکمران آل جستان، یاد شده است. مقدسی^۳ نیز به "شهرستان" به عنوان کرسی قصبه دیلم موسوم به "بروان" تصریح کرده است. از این روی دور نیست که "بروان" مقدسی و "اشکورجان" صابی بر یک منطقه اطلاق می شدند.

۹. درباره تیدا که قلعه‌ای در قصبه اشکورجان به او منسوب شده تنها اطلاع موجود اشاره ابن اسفندیار به پسر او هروسندان بن تیدا در وقایع دوره الناصر للحق (د ۳۰۴ هـ) است. از این هروسندان به عنوان یکی از ملوک مناطق هموار و کوهستانی گیلان یاد می‌شود.^۴ همین اطلاع مبنای اظهارات اولیاء الله آملی و از طریق او میر ظهیرالدین مرعشی شده که بدون هیچ مستندی هروسندان و در نتیجه تیدا را در شمار ملوک محلی رویان (استندار) ذکر کنند.^۵ این نام در منقولات نویسنده زیدی از *التاجی* به شکل هروسندان بن تیرداد ضبط شده است. او این هروسندان را از ملوک خاندان شاهانشاه آوند در ناحیه موسوم به "داخل" در گیلان معرفی کرده است.^۶ به هر روی گزارش انحصاری کرمانی از کتاب *التاجی* درباره قلعه تیدا از این بابت حائز اهمیت است

۱. همو، ۲، گ ۱۱۲۷.

۲. کتاب *المنتزع*، ۲۳-۲۵؛ ابن ظافر، گ ۱۱۱۲.

۳. مقدسی، ۳۶۰.

۴. ابن اسفندیار، ۲۷۴.

۵. آملی، ۷۷؛ قس مرعشی، ۵۴، ۳۰۶، ۳۲۰.

۶. کتاب *المنتزع*، ۱۴-۱۵ و ۳۶.

که، در شکل کنونی آن نه تنها به نام قدیم قلعه الموت و بانی آن دلالت دارد بلکه با توجه به دوره حیات هروسندان، با منقولات جوینی از تاریخ جیل و دیلم مبنی بر بنای قلعه الموت در ۲۴۶ هـ نیز سازگار به نظر می‌رسد، هرچند که او بر جستائیان به عنوان بانیان قلعه تصریح کرده است.^۱ از سوی دیگر در مورد نام "الموت" نباید فراموش شود که عربی نبوده و ارتباطی با واژه "موت" و "ال" تعریف در زبان مذکور ندارد.

۱۰. در مورد شکست و شمشگیر بن زیار از رکن الدوله که کرمانی به آن اشاره‌ای مختصر کرده، روایتی مستند و مشروح از ابواسحاق الصابی را ابن اسفندیار نقل کرده است که با مضمون گزارش نویسنده گمنام زیدی از کتاب التاجی هماهنگی دارد.^۲

۱۱. لازم است که در پایان، در مورد مجدالدین الکرمانی به این نکته توجه شود که به رغم شرح نویسی بر الیمینی، از کاستی کار عتبی غفلت نورزیده و در همین فصل پنجم جامع المقر به آن اشاره کرده است.

کتابشناسی

- آملی، اولیاء الله، تاریخ رویان، به کوشش، ع. خلیلی، تهران، اقبال، ۱۳۱۳.
- ابن الأثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار صادر، ۱۹۶۵.
- ابن اسفندیار، بهاء الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، به کوشش ع. اقبال، تهران، کلاله خاور، ۱۳۲۰.
- ابن الجوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، المنتظم فی تاریخ الملوک و الأمم، به کوشش م.ع. عطا و م.ع. عطا، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۹۹۲.
- ابن حسول، أبو العلاء "کتاب تفضیل الأتراك علی سایر الأجناد"، به کوشش ع. العزوی، در *Belleten*, IV- nos. 14-15(1940), pp. 1-51.
- ابن خردادبه، ابوالقاسم عبیدالله، المسالک و الممالک، به کوشش م.ی. دخویه، لیدن، بریل، ۱۸۸۹.
- ابن خلکان، احمد بن ابی بکر، وفيات الأعیان و أنباء أبناء الزمان، به کوشش ا. عباس، بیروت، دارالتحفاة، ۱۹۶۵.

۱. جوینی، ۲۷۰/۳-۲۷۱؛ مجیدی (همانجا) بر اساس گزارش جوینی و نیز شواهدی دیگر "احتمال بسیار" داده که وهسودان بن جستان بن مرزبان بن جستان دیلمی بانی الموت بوده است.

۲. ابن اسفندیار، ۳۰۰-۳۰۱؛ کتاب المنتزع، ۳۹-۴۰.

- ابن ظافر الأزدي ابو الحسن علی، *أخبار الدول المنقطعة* (الدولة الجيلية، الدولة السلجوقية...، الدولة الصفارية، الدولة العلوية، الدولة السامانية، الدولة الديلمية)، نسخه عكسی مخطوط شماره Codex arab. G 6، کتابخانه آمبروزیانا، میلان، در مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ابن فوطی الشیبانی، کمال الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد، *مجمع الآداب فی معجم الألقاب*، به کوشش محمد الکاظم، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۶ ق.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر، *البدایة و النهایة*، بیروت، دار الفکر، ۱۹۸۶.
- ابن ماکولا، علی بن هبة الله، *الإكمال فی رفع الإرتیاب عن المؤتلف و المختلف فی الأسماء و الکنی*، بیروت، دار الکتب العلمية، ۱۴۱۱ ق.
- ابن مسکویه الرازی، ابوعلی احمد، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، به کوشش ا. امامی، تهران، سروش، ۱۳۶۶-۱۳۷۹.
- ابن واصل، محمد بن سالم الحموی، *تاریخ الصالحی*، نسخه عکسی مخطوط شماره Fatih, 4224، کتابخانه سلیمانیه، استانبول و نسخه عکسی مشروح *تاریخ الصالحی* با مشخصات British Museum, OR 6657، در کتابخانه مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- بیهقی، ابوالحسن علی بن زید، *تاریخ بیهقی*، به کوشش ا. بهمنیار، تهران، علمی، ۱۳۶۱.
- بیهقی، ابوالفضل محمد بن حسین، *تاریخ بیهقی*، به کوشش ق. غنی و ع. ا. فیاض، تهران، ۱۳۲۴.
- تنوخی، ابوعلی المحسن بن علی، *نشوار المحاضرة و أخبار المذاكرة*، به کوشش ع. شالچی، بیروت، ۱۳۹۱-۱۳۹۳ ق.
- ثعالی، ابومنصور عبدالملک، *یتیمه الدهر فی محاسن اهل العصر*، به کوشش م. قمیحه، بیروت، دارالکتب العلمية، ۱۹۸۳.
- حمزة بن الحسن الاصفهانی، *تاریخ سنی ملوک الأرض و الأنبیاء*، ج ۲، مکتبه الحیاة، بیروت، ۱۹۶۱.
- جوینی، عطا ملک علاء الدین بن محمد، *تاریخ جهانگشای*، به کوشش م. قزوینی، لیدن، بریل، ۱۹۳۷.
- رافعی، عبدالکریم بن محمد، *التدوین فی أخبار قزوین*، به کوشش الشیخ ع. ا. العطاردی، انجمن مخطوطات ایران، ۱۳۷۶.
- روذراوری، ابوشجاع محمد بن الحسین، *ذیل کتاب تجارب الأمم*، در *تجارب الأمم*، ج ۷.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الأمم و الملوک*، به کوشش م. ا. ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۹۶۷.
- عتبی، ابونصر محمد بن عبدالجبار، الیمینی، به کوشش ی. الهادی، تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۸.
- فصیح خوافی، احمد بن محمد، *مجمّل فصیحی*، به کوشش سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۶.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، *تاریخ اولجایتو*، به کوشش م. همبلی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر، ۱۳۴۸.
- قدامة بن جعفر البغدادی، *کتاب الخراج*، به کوشش م. ی. دخویه، بریل، لیدن، ۱۸۸۹.

"کتاب المنتزع من الجزء الأول من الكتاب المعروف بالتاجی فی أخبار الدولة الديلمية من تألیف أبی إسحاق إبراهيم بن هلال الصابی الكاتب،" أخبار أئمة الزيدية فی طبرستان و دیلمان و جیلان، به کوشش و. مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷، صص ۷-۵۱.

کرمانی، مجدالدین فضل الله بن عبدالحمید، جوامع الفقّر و لوامع الفکر، نسخه خطی شماره 2068 کتابخانه لاله لی، استانبول.

کسروی، ا.، شهریاران گمنام (بخش نخستین)، تهران، ۱۳۰۷.

مجمّل التواریخ و القصص، به کوشش م.ت. ملک الشعرا بهار، تهران، کلاله خاور، ۱۳۱۸.

مجیدی، ع.، "جستایان"، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۸ (در دست انتشار ۱۳۸۹).

مرعشی، میر ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به کوشش ب. دارن، سنت پترسبورگ، ۱۸۵۰.

مستوفی، حمدالله بن ابی بکر، تاریخ گزیده، به کوشش ع.ح. نوائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۳۹.

مقدسی، شمس الدین أبو عبدالله محمد، أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم، به کوشش م.ی. دخویه، ج ۲، لیدن،

بریل، ۱۹۰۶.

مقریزی، کتاب السلوک لمعرفة دول الملوک، به کوشش محمد مصطفی زیاده، قاهره، لجنة التالیف و الترجمة و

النشر، ۱۹۳۴-۱۹۵۸ق.

هارونی، ابوطالب یحیی بن الحسین، الإفادة فی تاریخ الأئمة السادة، در أخبار أئمة الزيدية فی طبرستان و دیلمان

و جیلان، به کوشش و. مادلونگ، بیروت، ۱۹۸۷؛ به کوشش م.ع. س. عزان، صنعاء، دارالحکمة الیمانیة، ۱۹۹۶.

همدانی، خواجه رشیدالدین فضل الله، جامع التواریخ (تاریخ سامانیان و بویهیان و غزنویان)، به کوشش م. روشن،

تهران، میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

یاقوت حموی، معجم الأدباء، به کوشش ا. عباس، بیروت، دارالغرب الإسلامی، ۱۴۱۴ق.

همو، معجم البلدان، به کوشش و. وستنفلد، لیبزیگ، ۱۸۶۶-۱۸۷۰.

Bothworth, C.E., "Al-'Utbi", *ET*, vol. 10, p. 942.

Khalidi, T., *Arabic historical thought in the classical period*, Cambridge University Press, Cambridge, 1994.

Khan, M.S., "A Manuscript of an Epitome of al-Sābī's *Kitāb al-Tājī*", *Arabica*, 12(1965), pp.27-44.

idem, "Studies in the *Kitāb al-Tājī* of al-Sābī", *Arabica*, 18(1971), pp.151-160.

Madelung, W., "Abu Ishāq al-Sābī on the Alids of Tabaristān and Gilān", *Journal of Near Eastern Studies*, 26(1967), pp. 17-57.

idem, "The Identity of Two Yemete Historical Manuscripts," *Journal of Near Eastern Studies*, 32(1973), pp. 175-180.